

A jurisprudential-legal review and critique of the theory of the necessity of a Muslim woman or man's separating from their unbeliever spouse

Hossein Andalib ¹

(Received on: 02- 09- 2022 Accepted on: 15- 09- 2023)

Abstract

One of the marriage laws in Islamic jurisprudence pertains to the compatibility of the spouses' religious beliefs. In accordance with this principle, esteemed jurists do not deem a permanent marriage between a Muslim and the People of the Book, or a permanent or temporary marriage with an unbeliever, as permissible. The central inquiry of this research is: "If an individual from the People of the Book or an unbeliever embraces Islam, is their existing marriage still valid, or are they required to separate from their spouse?" While contemporary jurists advocate for the continuity of marriage with People of the Book, they endorse separation in the case of an unbeliever. Through the conducted analyses, an alternative perspective of significance emerges. This study, employing a descriptive-analytical approach and drawing upon evidence, interpretation of narrations, and the viewpoints of ancient scholars, explores innovations in this matter. The research findings demonstrate a preference for the selected perspective over the prevailing contemporary fatwa, as it aligns more closely with the language of the narrations. Although Iranian laws do not explicitly address this issue, Article 167 of the Constitution mandates reference to valid jurisprudential opinions from qualified jurists. It is evident that, relying on authoritative jurisprudential sources or fatwas endorsing the continuation of marriage between a Muslim woman and a person of the People of the Book or an unbeliever, there will be no legal or jurisprudential obstacle to this viewpoint.

Keywords: Marriage, People of the Book, Unbeliever, Jurisprudential Evidence, Legal Analysis.

1. Assistant Professor, Department of Islamic Studies, Qom Branch, Islamic Azad University, Qom, Iran hosein-andalib@yahoo.com

بررسی و نقد فقهی - حقوقی نظریه لزوم جدایی زن یا مرد مسلمان شده از همسر اهل کتاب و کافر خود

حسین عندلیب^۱

(تاریخ دریافت ۱۴۰۱/۰۶/۱۱ تاریخ پذیرش ۱۴۰۱/۱۱/۲۶)

چکیده

یکی از قوانین نکاح در فقه و حقوق اسلامی، تطابق دین زوجین است. بر همین اساس، مشهور فقها، نکاح دائمی مسلمان با اهل کتاب و نکاح دائمی و موقت با کافر را جایز نمی دانند. پرسش اصلی پژوهش حاضر این است که: «اگر فرد کتابی یا کافر، مسلمان شد، نکاح وی باقی است یا باید از همسر خود جدا شود». مشهور فقهای معاصر در مورد اهل کتاب، به بقای نکاح، حکم کرده اند، اما در مورد کافر، حکم به جدایی داده اند. از رهگذر تحلیل های انجام شده، می توان دیدگاه دیگری را که حائز اهمیت باشد، برگزید. پژوهش حاضر با واکاوی ادله و تبیین و برداشت صحیح از روایات و همچنین دیدگاه مشهور قدما، به بیان نوآوری های دیدگاه جدید در این مسأله می پردازد. این نوشتار، یک پژوهش توصیفی - تحلیلی است. یافته این پژوهش، آن است که دیدگاه برگزیده نسبت به فتوای مشهور معاصران، ترجیح داشته و با لسان روایات، همخوانی بیشتری دارد. در قوانین ایران نیز هرچند به صراحت در خصوص این مسأله، مقررهای بیان نشده است، طبق اصل ۱۶۷ قانون اساسی، باید به فقه و فتوای معتبر فقها مراجعه کرد. روشن است که با استناد به منابع فقهی معتبر یا فتاوای فقهایی که استدامه نکاح زن مسلمان با کتابی یا کافر را بدون اشکال می دانند، مانع حقوقی یا فقهی برای این دیدگاه، وجود نخواهد داشت.

واژگان کلیدی: نکاح، اهل کتاب، کافر، ادله فقهی، تحلیل حقوقی.

۱. استادیار گروه معارف اسلامی، واحد قم، دانشگاه آزاد اسلامی، قم، ایران

۱. مقدمه

یکی از مباحث فقهی که از دیرباز میان فقها مشهور بوده، لزوم جدایی زوج یا زوجه مسلمان شده از همسر کافر خویش است. امروزه برخی صاحب نظران معتقدند که این حکم، قابلیت اجرا ندارد؛ زیرا به جای آن که از رهگذر اجرای احکام اسلام، سایر کافران نیز به اسلام روی آورند، با حکم به لزوم جدایی زن و شوهر از یکدیگر و عدم حمایت اجتماعی از فرد تازه مسلمان، از اسلام آوردن منصرف می شوند. اگر شخصی که اسلام آورده، زوجه باشد، با حکم به جدایی از همسر، هزینه های اقتصادی زندگی و...، به ویژه در کشورهایی که درصد بسیار پایینی از ساکنین آن ها، مسلمان اند، از جمله معضلاتی است که دامنگیر او شده و فرد را از اسلام آوردن منصرف می کند. حال مسأله این است که روایات اهل بیت (علیهم السلام) و سایر ادله فقهی در این خصوص چه اقتضایی دارد؟ آیا دیدگاه مشهور فقها مبنی بر لزوم جدایی زوجین از یکدیگر، دیدگاه موجهی است، یا اساساً چنین نسبتی به مشهور، صحیح نیست؟ این پژوهش برای پاسخ به این پرسش ها، سامان یافته است.

۲. ادله فقهی

۱-۲. آیه ۲۲۱ سوره بقره

اولین مستند قرآنی در این مسأله، این آیه است که خداوند متعال می فرماید: «وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَةَ حَتَّىٰ تُؤْمِنَ وَلَا أُمَّةً مُّؤْمِنَةً خَيْرٌ مِنْ مُّشْرِكَةٍ وَلَوْ أَعْجَبَتْكُمْ وَلَا تُنْكِحُوا الْمُشْرِكِينَ حَتَّىٰ يُؤْمِنُوا وَلَعَبْدٌ مُّؤْمِنٌ خَيْرٌ مِنْ مُّشْرِكٍ وَلَوْ أَعْجَبَكُمْ أُولَٰئِكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَاللَّهُ يَدْعُو إِلَى الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ بِإِذْنِهِ وَيُبَيِّنُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ»^۱ (بقره: ۲۲۱).

شان نزول آیه:

شخصی به نام مرثد که مرد شجاعی بود، از طرف پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) مأمور شد که از مدینه به مکه برود تا جمعی از مسلمانان را که آنجا بودند با خود بیاورد. وی به قصد انجام فرمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) وارد مکه شد. در مکه، با زن زیبایی به نام عناق که از زمان جاهلیت او را

۱. و با زنان مشرک ازدواج نکنید تا زمانی که ایمان بیاورند. قطعاً کنیز با ایمان از زن آزاد مشرک، بهتر است، گرچه [زیبایی، مال و موقعیت او] شما را خوش آید. زنان با ایمان را به ازدواج مردان مشرک در نیاورید تا زمانی که ایمان بیاورند. مسلماً برده با ایمان از مرد آزاد مشرک، بهتر است، گرچه [جمال، مال و منال او] شما را خوش آید. اینان [که مشرکند، نه تنها مردم، بلکه بی رحمانه زن و فرزند خود را] به سوی آتش می خوانند و خدا به توفیق خود، به سوی بهشت و آمرزش دعوت می کند و آیاتش را برای مردم بیان می فرماید تا متذکر شوند.

می‌شناخت، برخورد کرد. آن زن، او را مانند گذشته به گناه دعوت کرد، اما مرثد که دیگر مسلمان شده بود، تسلیم خواسته او نشد. آن زن، تقاضای ازدواج کرد. مرثد گفت: این امر، موکول به اجازه پیامبر ﷺ است. او پس از انجام مأموریت خود به مدینه بازگشت و جریان را به اطلاع پیغمبر ﷺ رساند. این آیه نازل شد و بیان داشت که زنان مشرک و بت پرست، شایسته همسری و ازدواج با مردان مسلمان نیستند (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۲، ص ۵۶۰).

آیه فوق در یک جمله کوتاه، فلسفه این حکم را بیان کرده است: ازدواج، پایه اصلی تکثیر نسل و پرورش و تربیت فرزندان و گسترش جامعه است. محیط تربیتی خانواده هم در سرنوشت فرزندان، فوق العاده مؤثر است؛ از یک سو، آثار قطعی وراثت و از سوی دیگر، آثار قطعی تربیت در طفولیت؛ زیرا نوزادان، بعد از تولد غالباً در دامن پدر و مادر پرورش می‌ابند و در سال‌هایی که سخت‌شکل‌پذیرند، زیر نظر آن‌ها هستند. از سوی سوم، شرک، خمیرمایه انواع انحرافات و در واقع، آتش سوزانی است؛ هم در دنیا و هم در آخرت. از این رو، قرآن اجازه نمی‌دهد که مسلمانان، خود یا فرزندان خود را در این آتش بیفکنند. از این گذشته، مشرکان که افراد بیگانه از اسلامند، اگر از طریق ازدواج به خانه‌های مسلمانان راه یابند، جامعه اسلامی، گرفتار هرج و مرج و دشمنان داخلی می‌شود، ولی این تا زمانی است که آن‌ها بر مشرک بودن پافشاری کنند، اما راه به روی آن‌ها باز است؛ می‌توانند ایمان بیاورند و در صفوف مسلمین قرار گیرند و به اصطلاح، کفو آن‌ها در ازدواج شوند (مکارم شیرازی و همکاران، ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۱۳۴).

علامه طباطبایی معتقد است در فرهنگ قرآن، واژه «مشرک» بر «اهل کتاب» اطلاق نمی‌شود. پس این آیه دلالتی بر تحریم ازدواج با اهل کتاب ندارد. وی می‌نویسند: «علاوه بر این که این معنا به روشنی معلوم نشده که قرآن کریم، کلمه مشرک را بر اهل کتاب هم اطلاق کرده باشد، به خلاف لفظ کافرین، بلکه تا آنجا که می‌دانیم این کلمه بر غیر اهل کتاب اطلاق شده، مثلاً فرموده: «لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ مُنْفَكِّينَ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ» و یا فرموده: «إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ» و یا فرموده: «كَيْفَ يَكُونُ لِلْمُشْرِكِينَ عَهْدٌ» و نیز می‌فرماید: «وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً» و باز می‌فرماید: «فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ» و مواردی دیگر.

و اما این که فرمود: «وَقَالُوا كُونُوا هُودًا أَوْ نَصَارَى تَهْتَدُوا قُلْ بَلْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ»، منظورش از مشرکین، یهود و نصاری نیست تا تعریضی بر اهل کتاب باشد، و در

نتیجه، با گفته ما منافات داشته باشد، بلکه ظاهراً منظور، غیر اهل کتاب است، به قرینه این که در آیه ای دیگر فرموده: «مَا كَانَ إِبْرَاهِيمُ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ»؛ چون از این آیه استفاده می شود کلمه «حنیف»، تعریضی بر یهود و نصاری است، نه جمله «وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ»؛ چون حنیف به معنای بری بودن ساحت ابراهیم از انحراف از وسط به طرف افراط و تفریط است، به طرف مادیت محضه یهود و معنویت محضه نصاری، و کلمه «مسلماً»، تعریض بر مشرکین است؛ چون می فهماند که ابراهیم، تنها تسلیم خدا بود و چون بت پرستان، برای او شریکی نمی گرفت.

و همچنین آیات زیر که در آن ها کلمه مشرکین آمده، با گفتار ما منافاتی ندارد؛ چون در این ها، منظور از این کلمه، معنای وصفی و اسمی آن نیست، بلکه منظور، کسانی است که گاهی شریک از آنان سر می زند، و آن آیات، این است: «وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ» و «إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ»؛ چون می دانیم مؤمنین هم که احیاناً گناه می کنند، در حال گناه، در تحت تسلط شیطانند. پس این شرک، شرک مشرکین اصطلاحی نیست، شرکی است که بعضی از مؤمنین و بلکه همه آنان، سوای افرادی انگشت شمار، یعنی اولیای مقرب و عباد صالحین گرفتار آن می شوند.

وی در ادامه می نویسد: «ظاهر آیه شریفه که می فرماید: «وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ»، تنها می خواهد ازدواج با زن و مرد بت پرست را تحریم کند، نه ازدواج با اهل کتاب را. پس از اینجا، فساد گفته بعضی روشن می شود که گفته اند: آیه شریفه، ناسخ آیه سوره مائده است که می فرماید: «الْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَلٌّ لَكُمْ وَطَعَامُكُمْ حَلٌّ لَهُمْ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ». و نیز فساد این گفتار که گفته اند: آیه مورد بحث که می فرماید: «بِأَزْوَاجٍ مُشْرِكَةٍ لَا تُحِلُّ لَكُمْ» و آیه: «وَلَا تُنْسِكُوا بِعَصَمِ الْكُوفَرِ»، ناسخ آیه مائده هستند، و نیز این که گفته اند: آیه سوره مائده، ناسخ دو آیه سوره بقره و ممتحنه هستند، روشن می گردد. وجه فساد آن ها این است که آیه سوره بقره به ظاهرش شامل اهل کتاب نمی شود و آیه سوره مائده، تنها شامل اهل کتاب است. پس هیچ منافاتی میان آن دو نیست تا بگوییم: آیه سوره بقره، ناسخ آیه سوره مائده و یا منسوخ به آن است و همچنین آیه سوره ممتحنه، هر چند عنوان «زنان کافر» در آن مورد بحث واقع شده و این عنوان، هم شامل اهل کتاب می شود و هم مشرکین؛ چون کلمه «کافر»، اهل کتاب را هم به این طور شامل

می شود که با صدق آن، دیگر نام مؤمن برایشان صادق نباشد، به شهادت این که فرموده [است]: «مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَرُسُلِهِ وَجِبْرِيلَ وَمِيكَالَ فَإِنَّ اللَّهَ عَدُوٌّ لِلْكَافِرِينَ». الا این که ظاهر آیه این است که اگر مردی مسلمان شد، درحالی که زنی کافر در عقد دارد، حرام است که دیگر به عقد آن زن وقتی بنهد و خلاصه، او را به همسری خود باقی بگذارد، مگر این که او نیز ایمان بیاورد. آن وقت مرد می تواند به عقد سابق همسرش اعتبار قایل باشد و این معنا هیچ دلالتی بر ازدواج ابتدایی با اهل کتاب ندارد.

بر فرض که تسلیم شویم و بگوییم: دو آیه نامبرده، یعنی آیه بقره و آیه ممتحنه دلالت دارد بر حرمت ازدواج ابتدایی با زن اهل کتاب، باز هم ناسخ آیه مائده نمی شوند؛ برای این که آیه مائده، به طوری که از سیاقش برمی آید، در مورد امتنان و تخفیف نازل شده و چنین موردی قابل نسخ نیست، بلکه تخفیفی که از آن استفاده می شود حاکم بر تشدید است که از آیه بقره فهمیده می شود. پس اگر نسخی در میان شده باشد، باید بگوییم: آیه سوره مائده، ناسخ است. علاوه بر این که سوره بقره، اولین سوره ای است که بعد از هجرت در مدینه نازل شده و سوره ممتحنه در مدینه، قبل از فتح مکه نازل شده و سوره مائده، آخرین سوره ای است که بر رسول خدا ﷺ نازل گشته، و این سوره نمی تواند منسوخ واقع شود؛ چون بعد از آن، آیه ای نازل نشده [است] و معنا ندارد آیات سوره های قبل، ناسخ آن باشد» (طباطبایی: ۱۴۱۷، ج ۲، ۳۵۴، ۳۵۶).

۲-۲. آیه ۱۰ سوره ممتحنه

دومین آیه قابل استناد در این مسأله، آیه ده سوره ممتحنه است می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا جَاءَكُمُ الْمُؤْمِنَاتُ مِهَاجِرَاتٍ فَاْمْتَحِنُوهُنَّ اللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِهِنَّ فَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِنَاتٍ فَلَا تَرْجِعُوهُنَّ إِلَى الْكُفَّارِ لَا هُنَّ حِلٌّ لَّهُمْ وَلَا هُمْ يَحِلُّونَ لَهُنَّ وَآتُوهُنَّ مَا أَنْفَقُوا وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ وَلَا تُمْسِكُوا بِعَصَمِ الْكُوفَرِ وَاسْأَلُوا مَا أَنْفَقْتُمْ وَلْيَسْأَلُوا مَا أَنْفَقُوا ذَلِكَمُ حُكْمُ اللَّهِ يُحْكُمُ بَيْنَكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ»^۱ (ممتحنه: ۱۰).

برخی فقها در بیان معنای آیه نوشته اند: «آیه می فرماید: برای مؤمنین، آن زنان شوهردار، حلال

۱. ای مؤمنان! هنگامی که زنان با ایمان [با جدا شدن از همسرانشان] هجرت کنان [از دیار کفر] به سوی شما می آیند، آنان را [از جهت ایمان] بیازمایید، البته خدا خود، به ایمان آنان دانتر است. پس اگر آنان را با ایمان تشخیص دادید، آنان را به سوی کافران [که همسرانشان هستند] باز نگردانید؛ نه این زنان بر کافران حلال اند و نه آن کافران بر این زنان حلال اند و مهریه ای را که همسران کافر به زنان مؤمن خود داده اند به آنان بپردازید. بر شما گناهی نیست در صورتی که مهریه شان را به آنان بدهید، با آنان ازدواج کنید و به عقد و پیوندهای زنان کافر [تان که به کفر پیوسته اند] پای بند نباشید [که آن عقد و پیوند، باطل شده و وظیفه شما، رها کردن آنان است] و آنچه را شما [برای همسران مرتد و فراری خود که به کافران پناهنده شده اند] هزینه کرده اید [از کافران] بخواهید و آنان هم باید آنچه را هزینه کرده اند از شما درخواست کنند. این حکم خداست که میان شما حکم می کند و خدا، دانا و حکیم است.

نیستند، نه این که این ها بر شوهران قبلی شان حرام شوند» (ترجمه آیت الله مظاهری، ۹۱/۷/۲۹، درس خارج فقه). این در حالی است که بیشتر مترجمین قرآن کریم، ضمیر «هم» را به کفار برگردانده اند؛ یعنی بر آن ها حلال نیستند. از تعبیر «فلا ترجعوهن الی الکفار» نیز استنباط می شود که عدم حلیت، نسبت به شوهران قبلی این زنان است. در نتیجه، به نظر می رسد ترجمه آیت الله مظاهری با سیاق آیه، هماهنگی ندارد.

علامه طباطبایی در تفسیر این آیه می نویسد: «سیاق و زمینه این آیه شریفه چنین می رساند که بعد از صلح حدیبیه نازل شده [است] و در عهدنامه هایی که بین رسول خدا ﷺ و مردم مکه برقرار گردیده، نوشته شده است که اگر از اهل مکه، مردی ملحق به مسلمانان شد، مسلمانان موظفند او را به اهل مکه برگردانند، ولی اگر از مسلمانان، مردی ملحق به اهل مکه شد اهل مکه موظف نیستند او را به مسلمانان برگردانند و نیز از آیه شریفه چنین برمی آید که یکی از زنان مشرکین، مسلمان شده و به سوی مدینه مهاجرت کرده و همسر مشرکش به دنبالش آمده و درخواست کرده که رسول الله ﷺ او را به وی برگرداند و رسول خدا ﷺ در پاسخ فرموده [است]: آنچه در عهدنامه آمده، این است که اگر مردی از طرفین به طرف دیگر ملحق شود باید چنین و چنان عمل کرد و در عهدنامه درباره زنان چیزی نیامده [است]. به همین مدرک، رسول الله ﷺ آن زن را به شوهرش نداد و حتی مهریه ای را که شوهر به همسرش داده بود به آن مرد برگردانید (طباطبایی، همان، ج ۱۹، ص ۴۰۸ و ۴۰۹).

وی در ادامه می نویسد: «باید هم چنین باشد؛ چراکه ایمان و کفر، در یکجا جمع نمی شود و پیمان مقدس ازدواج نمی تواند رابطه ای میان مؤمن و کافر برقرار سازد؛ چراکه این ها، در دو خط متضاد قرار دارند، درحالی که پیمان ازدواج باید نوعی وحدت در میان دو زوج برقرار سازد و این دو با هم، سازگار نیست. البته در آغاز اسلام که هنوز جامعه اسلامی استقرار نیافته بود، زوج هایی بودند که یکی کافر و دیگری مسلمان بود و پیامبر از آن نهی نمی کرد تا اسلام ریشه دوانید، ولی ظاهراً بعد از صلح حدیبیه، دستور جدایی کامل داده شد و آیه مورد بحث، یکی از دلایل این موضوع است» (همان).

۲-۳. روایات دال بر بقای نکاح

از گروهی از روایات استفاده می شود که اگر زنی مسلمان شد، ولی شوهر او بر اهل ذمه بودن باقی ماند، عقد نکاح این دو، تا آخر باقی است. البته این مرد نمی تواند شبانه نزد آن زن برود

و همچنین نمی‌تواند او را از بلاد اسلام به بلاد کفر منتقل کند. برای نمونه، عبید بن زرارۃ می‌گوید: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: «النصرانی تزوج النصرانیة علی ثلاثین دن خمرا وثلاثین خنزیرا ثم اسلما بعد ذلک ولم یکن دخل بها. قال: ینظر کم قيمة الخنازیر وکم قيمة الخمر ویرسل بها الیها، ثم یدخل علیها، وهما علی نکاحهما الاول» (حرعاملی، ۱۴۰۹، ج ۲، ص ۵۴۲).

از لحاظ سند، این روایت مشکلی ندارد. از نظر دلالت هم اطلاقی شامل می‌شود آنجایی را که اسلام مرد، بعد از اسلام زن باشد و مقدم یا مقارن با آن نباشد؛ چراکه حضرت، استفصال نکرده است که فاصله میان این نصرانی و نصرانیه که مسلمان شده‌اند، چقدر بوده است و آیا اول، زن مسلمان شده است یا مرد؟ لذا این روایت دلالت می‌کند که این عقد باطل نیست و نکاح باقی است: «هما علی نکاحهما الاول». بله، فرض مسأله در روایت این است که قبل از دخول بوده است، لکن به طریق اولی شامل صورت بعد از دخول خواهد بود و حکم آن هم بقای نکاح اول است (شیری زنجانی، ۱۴۱۹، ج ۱۷، ص ۵۴۳ و ۵۴۴).

۲-۴. روایات دال بر عدم بقای نکاح و لزوم رعایت عده

گروهی دیگر از روایات که مهمترین آن‌ها، روایت صحیحۃ منصور بن حازم است، بر انفساخ نکاح و لزوم رعایت عده توسط زوجه دلالت دارند. در روایت منصور بن حازم آمده است: اگر زن یک مرد مجوسی (که یکی از اصناف اهل ذمه است) مسلمان شد، (در صورت مدخوله بودن) باید عده نگه دارد. اگر مجوسی در مدت عده، مسلمان شد، نکاح آن‌ها باقی است، ولی اگر عده، تمام شد و مجوسی، اسلام نیاورد، باید از هم جدا شوند. منصور بن حازم می‌گوید: «سالت ابا عبد الله عليه السلام عن رجل مجوسی أو مشرک من غیر اهل الکتاب کانت تحت امرأة فاسلم او اسلمت. قال: ینتظر بذلک انقضاء عدتها، وإن هو أسلم أو اسلمت قبل ان تنقضى عدتها فهما علی نکاحهما الاول، وإن هو لم یسلم حتی تنقضى العده فقد بانت منه» (حرعاملی، ۱۴۰۹، ج ۱۴، حدیث ۹).

در نتیجه، گروهی از روایات، مانند روایت عبید بن زرارۃ بر بقای نکاح دلالت داشته و گروهی دیگر، از جمله روایت منصور بن حازم بر عدم بقای نکاح و لزوم رعایت عده دلالت می‌کنند. بنابراین بین روایات، تعارض رخ می‌دهد. در ادامه، راهکارهای حل تعارض بین این روایات، بررسی می‌شود.

۳. راهکارهای حل تعارض بین روایات

۱-۳. دیدگاه شیخ طوسی

شیخ طوسی می نویسد: «روایات دسته اول مبنی بر بقای نکاح، ناظر به «من له ذمه» است که آن را بر کسی که به شرایط ذمه عمل می کند، حمل می کنیم، ولی روایت منصور را که در آن، به مجوسی و مشرک به یک منوال حکم شده است، بر مجوسی ای که به شرایط ذمه عمل نمی کند، حمل می کنیم» (طوسی: ۱۴۰۷، ج ۷، ص ۳۰۱، ح ۱۶؛ همو: ۱۳۹۰، ج ۲، ص ۳۸۱، ذیل ح ۶۶۲؛ همو: ۱۴۰۰، ص ۴۵۷). ازاین رو، مجوسی و مشرک در این مسأله، این تفاوت را خواهند داشت که مجوسی، شأنیت اهل ذمه شدن و برخورداری از نوعی احترام را در صورت عمل به شرایط ذمه دارد، ولی مشرک، این شأنیت را هم ندارد. البته به خاطر عمل نکردن مجوسی به شرایط ذمه، وی بالفعل از عنوان اهل ذمه خارج شده و احکام اهل ذمه را ندارد.

۲-۳. دیدگاه مجلسی اول

مجلسی اول می نویسد: «دسته اول روایات مبنی بر بقای عقد، ناظر به شرایطی است که احکامی که ذیل روایت آمده و زوج را از آن ها منع کرده، امکان تحقق داشته باشد، مثلاً بتوان از «اتیان لیلاً» توسط این زوج جلوگیری کرد. برخلاف روایات دسته دوم که چون آن شرایط، امکان تحقق ندارد می گوید نکاح پابرجا نیست و حکم مجوسی در این شرایط با حکم مشرکین غیر اهل کتاب، یکسان است» (مجلسی اول، ۱۴۰۶، ج ۸، ص ۲۱۵).

وی همچنین در وجه جمع دیگری بین این روایات می نویسد: «هرچند در این مسأله، حکم مجوسی با مشرک تفاوت دارد، سائل با این توهّم که حکم مجوسی، حکم اهل کتاب نیست، این دورا با هم جمع کرده و در یک سوال، از هر دو سوال کرده است. ازاین رو، امام علیه السلام در پاسخ به سوال او، فقط درباره سوال از مشرک (قسمت دوم سوال) جواب داده است. هرچند ظاهر جواب، مطابقت با سوال است، امام علیه السلام به خاطر تقیه، توریه کرده و از جواب به قسمت اول خودداری کرده است (و طوری حکم را بیان کرده که شخص می پندارد جواب قسمت اول نیز مثل قسمت دوم است). به بیان دیگر، امام علیه السلام در کیفیت بیان حکم، تقیه کرده است (همان، ص ۴۵۲).

شیوه جمع بین روایات که از سوی مجلسی اول ارائه شده، از اقسام جمع عرفی مربوط به دلالت احادیث است، نه مربوط به جهت صدور، همچون حدیث «ذاک إلى الامام؛ إن صام صمنا،

وإن أفطر أظرفنا» که مراد از لفظ «الامام»، معنای حقیقی آن است، ولی امام علیه السلام این جمله را به خاطر تقیه، طوری بیان کرده است که مخاطب تصور کند مراد از «الامام»، خلیفه وقت است.

۴. بررسی و نقد جمع‌های صورت‌گرفته بین روایات

هیچ کدام از جمع‌های ارائه شده از سوی شیخ طوسی و مجلسی اول، جمعی که عرف متعارف آن را بپذیرد نیست؛ زیرا برخلاف نظر شیخ طوسی که روایت منصور را حمل بر مجوسی ای می‌نمود که به شرایط ذمه ملتزم نیست، این روایت از امام صادق علیه السلام در زمان قوت بنی العباس صادر شده است و می‌دانیم مجوس در آن دوره، تحت قدرت حکومت (به ظاهر) اسلامی بوده و نمی‌توانسته‌اند به شرایط ذمه عمل نکنند. همچنین به خاطر قدرت و قوت حکومت، امکان تحقق احکام ذیل روایت نیز وجود داشته است. پس جمع دوم هم صحیح نمی‌باشد. جمع سوم هم صحیح نیست؛ زیرا عرف نمی‌پذیرد که ضمیری که باید به هر دو قسمت سوال برگردد، تنها به یک قسمت برگردد، بلکه عرف اصلاً چنین مطلبی را پاسخ به سوال نمی‌داند و آن را اعراض از جواب می‌داند. پس به وسیله این جمع‌ها که از جمع عرفی خارج است، نمی‌توان معارضه بین روایات را حل نمود (شیری زنجانی، همان، ج ۱۷، ۵۴۱۷).

۵. تمسک به مرجحات جهت حل تعارض روایات

به نظر می‌رسد که این دو دسته از روایات با جمع عرفی، قابل جمع نیستند، بلکه با یکدیگر تعارض مستقر دارند. از این رو، باید به مرجحات رجوع کرد تا یک دسته از روایات را بر دیگری ترجیح داد. اگر هم مرجحی یافت نشود، طبق اصل اولی در تعارض احادیث، حکم به تساقط یا تخییر خواهد شد.

۱-۵. ترجیح گروهی از روایات با شهرت فتوایی

ابتدا به نظر می‌رسد که شهرت بسیار قوی، پشتوانه روایت دال بر عدم بقای نکاح است. طبق این شهرت، روایت منصور بن حازم را ترجیح داده شده و فتوای شیخ طوسی به بقای نکاح، فتوایی شاذ خواهد بود.

با این حال، بعد از بررسی اقوال، روشن می‌شود که هرچند فقهای متأخر از شیخ طوسی، غالباً نظری را نپذیرفته‌اند، اثبات شهرت قبل از زمان شیخ طوسی برخلاف نظری، دشوار است. پس از شیخ طوسی، افراد معدودی که بقای نکاح را پذیرفته‌اند، عبارت‌اند از: یحیی بن

سعید در جامع (ر.ک: مروارید، ۱۴۱۰، ج ۱۹، ص ۵۵۴)؛ صاحب حدائق (بحرانی، ۱۴۰۵، ج ۲۴، ص ۳۶) و مجلسی اول. از کلام فیض کاشانی در مفاتیح نیز چنین تمایلی برداشت می شود؛ زیرا نخست، دلیل قول به انفساخ نکاح را بیان کرده، سپس دلیل شیخ طوسی را که در ضمن آن، به استدلال طرفداران انفساخ نکاح نیز پاسخ داده شده، ذکر کرده، ولی آن را رد نکرده است.

بنابراین شهرت فتوایی فقهای متأخر از شیخ طوسی، بر طبق روایت منصور بن حازم است، اما نسبت به قدما، فتوای یونس بن عبد الرحمن که از فقهای طبقه سوم و جزو اصحاب اجماع است، مطابق فتوای شیخ طوسی است (ر.ک: حرّ عاملی، همان، ج ۲۰، ص ۵۴۸). همچنین شیخ مفید در دو کتاب خود، طبق این قول فتوا داده است و حتی از عبارت وی برمی آید که شهرت یا اجماع امامیه، مطابق این نظر است. با این حال، متأخران به این دو عبارت مفید توجه نکرده و قول به بقای نکاح را به شیخ طوسی نسبت داده اند، درحالی که شیخ مفید بر شیخ طوسی، مقدم است (ر.ک: مفید، ۱۴۱۳، ج ۳، ص ۶۴؛ مصنفات الشیخ المفید، ۱۴۱۳، ج ۶، ص ۲۷، مسأله هفتم).

از این که شیخ مفید از کلماتی مثل: «و الذی نذهب الیه»، «شنع به علی شیعة امیر المؤمنین (علیه السلام)»، «ما حکاه عنّا» و «هذا الجواب علی مذهب الشیعة» استفاده کرده است فهمیده می شود که قول به بقای نکاح (مدلول روایات دسته اول) در بین شیعه، اجماعی یا لاقول قول مشهوری بوده است که قول مقابل آن، شاذ و نادر می باشد. پس می توان شهرت فتوایی را مرجح روایات دسته اول دانست؛ چون ملاک شهرت در ترجیح دو خبر متعارض، شهرت بین قدما است، نه شهرت بین متأخرین.

به نظر می رسد این بیان نیز ناتمام است و نمی توان با اتکا به شهرت، هیچ یک از دو دسته روایات را بر دیگری ترجیح داد؛ زیرا هرچند از کلام شیخ مفید در این دو کتاب فهمیده می شود که مشهور، معتقد به بقای عقد هستند، در مقابل شیخ طوسی در خلاف (طوسی، ۱۴۰۷، ج ۴، ص ۳۲۵، م ۱۰۵) ادعای اجماع فرقه بر انفساخ نکاح بعد از خروج زن از عده و عدم اسلام زوج کرده است. به خاطر این که نمی دانیم که هر کدام، چه کسانی را معیار قرار داده و قول آن ها را به این صورت که فتوا و نظریه امامیه چنین است، نقل کرده اند، نمی توان به شهرت بین اصحاب ائمه (علیهم السلام) که ملاک در ترجیح یکی از دو خبر متعارض بر دیگری است، به عنوان مرجح دست یافت.

۵-۲. ترجیح گروهی از روایات به خاطر مخالفت با عامه

در حل تعارض بین روایات، می‌توان روایات دال بر بقای عقد را که مستند شیخ طوسی بود، به خاطر مخالفت با عامه ترجیح داد؛ زیرا هیچ کس از عامه، چنین دیدگاهی را مطرح نکرده است. البته بسیاری از عامه به مضمون روایت منصور بن حازم مبنی بر رعایت عده معتقدند (رک: ابن قدامه، بی‌تا، ج ۶، ص ۶۱۵).

۵-۳. ترجیح گروهی از روایات به خاطر موافقت با کتاب

طبق دیدگاه رایج میان علما، ترجیح با مخالفت با عامه در جایی درست است که مخالفت کتاب در بین نباشد، درحالی که برخی معتقدند: روایات بقای عقد، هرچند مخالف عامه است، مخالف ظاهر کتاب نیز هست. ای گروه از علما، روایات بقای عقد را مخالف آیه: «لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا» (نساء: ۱۴۱) پنداشته و گفته‌اند: مضمون روایت منصور بن حازم، موافق این آیه است. پس در تعارض بین این دو دسته از روایات، ترجیح با روایت منصور خواهد بود.

فیض در وافی، از جمله کسانی است که روایات دال بر بقای نکاح را مخالف آیه «نفی سبیل» دانسته و در نتیجه، به انفساخ عقد نکاح حکم کرده است. صاحب حدائق، کلام فیض در وافی را نقل و آن را رد کرده است. وی در رد کلام فیض می‌نویسد: «آیه نفی سبیل، طبق روایتی که خود فیض در تفسیر صافی (ج ۲، ص ۳۳۹) از عیون^۱ (ابن بابویه، ۱۳۷۸، ج ۲، ص ۴۲۰) نقل کرده است، به معنایی تفسیر می‌شود که نمی‌تواند در این مقام، مورد استناد قرار بگیرد و مرجح یکی از دو خبر متعارض گردد؛ زیرا طبق این روایت، مراد از سبیل که در آیه، نفی شده، حجت و دلیل قاطع است، نه استیلا و غلبه. پس نمی‌توان در مثل این مقام، به این آیه به عنوان مرجح استناد کرد» (بحرانی، همان، ج ۲۴، ص ۳۶).

۱. متن روایت عیون چنین است: عن ابی الصلت الهروی قال: قلت للرضا علیه السلام: یا ابن رسول الله صلی الله علیه و آله! إن فی سواد الکوفة قوماً یزعمون ان النبی صلی الله علیه و آله لم یقع علیه السهو فی صلاته. فقال: کذبوا، لعنهم الله. ان الذی لا یسهو هو الله الذی لا اله الا هو. قال: قلت: یا ابن رسول الله! و فیهم قوما یزعمون ان الحسین بن علی علیه السلام لم یقتل و انه القی شیهة علی حنظلة بن اسعد الشبامی و انه رفع الی السماء کما رفع عیسی بن مریم علیه السلام و یحتجون بهذه الایة: «لَنْ یَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا». فقال علیه السلام: کذبوا، علیهم غضب الله ولعنته، وکفروا بتکذیبهم لنبی الله صلی الله علیه و آله فی إخباره بأن الحسین بن علی علیه السلام سیقتر الله و الله لقد قتل الحسین علیه السلام و قتل من کان خیراً من الحسین، امیر المؤمنین و الحسن بن علی علیه السلام، و ما من الا مقتول و اتی الله لمقتول بالتسم باغتيال من یغتالنی. اعرف ذلك بعهد معهود الی من رسول الله صلی الله علیه و آله اخبره به جبرئیل عن رب العالمین عز و جل. و اما قول الله عز و جل: «لَنْ یَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا»، فانه یقول: لن یجعل الله لکافر علی مؤمن حجة، ولقد أخبر الله عز و جل عن کفار قتلوا النبیین بغیر الحق ومع قتلهم ایاهم لن یجعل الله لهم علی انبیائهم: سبیلًا من طریق الحجة» (ابن بابویه، همان، ج ۲، ص ۴۲۰). این روایت به صراحت، «سبیل» را به حجت و دلیل قاطع تفسیر می‌کند. لذا تمسک به آیه برای اثبات حرمت و بطلان ازدواج ناممکن می‌گردد.

وی همچنین در بیان اشکال این دیدگاه می نویسد: «فقه‌ها در این مسأله و در مسائل دیگر فقهی، به آیه نفی سبیل تمسک کرده‌اند، مثلاً برای نفی ولایت کافر، با تمسک به نفی سبیل معتقدند کافر نمی‌تواند در بسیاری از معاملات، مالک عبد شود. در این مسأله نیز زوجیت زن مسلمان با شوهر کافر را نفی کرده‌اند». صاحب حدائق در تبیین معنای سبیل، ضمن طرح یک اشکال نقضی، در بیان جواب حلی می نویسد: «در خود قرآن به کشته شدن انبیا به دست کفار، تصریح شده است. اگر مراد از نفی سبیل، سلب تکوینی قدرت و نیروی کفار است تا کفار بر مؤمنین مسلط نشوند، چطور خداوند تسلط بر انبیا را اجازه داده، ولی سلطه مؤمنین را اجازه نداده است؟ پس مراد از سبیلی که منفی است، تسلط تکوینی خارجی نیست، بلکه مراد این است که خداوند برای کفار، حجتی قرار نداده که با آن بر مؤمنین غلبه کنند. از این رو، این آیه به این بحث مربوط نبوده و نمی‌توان با تمسک به آن، حکم به انفساخ را ترجیح داد». وی همچنین در توجیه تمسک فقها به آیه می‌گوید: «شاید آن‌ها حدیث را ندیده‌اند، ولی جای تعجب دارد که فیض، با وجود این که در تفسیر صافی در ذیل همین آیه، این حدیث را آورده است، در وافی که به تعارض روایت‌ها قایل شده، با تمسک به آیه نفی سبیل، به انفساخ عقد حکم کرده است».

آیت الله شبیری زنجانی در پاسخ به اشکال صاحب حدائق می نویسد: «امام می‌خواهند بفرمایند: اجازه تشریعی را خداوند به مؤمنین داده که احياناً بر جان و مال کافر مسلط شوند، ولی کفار به حسب قانون، مجاز نیستند که تسلط بر جان و مال و ناموس مؤمنین داشته باشند. پس مدلول آیه، نفی ولایت از کفار است که در صورت تسلط خارجی (ظاهری: مثلاً حاکم مسلمانان، کافر باشد)، هیچ‌گونه مجوزی ندارند که تسلط بر اموال، جان و عرض داشته باشند. [همچنین نمی‌توانند] مسلط بر زن بوده و با ازدواج، بر او قیمومت داشته باشند. [همچنین] قیمومت کفار بر مؤمنین نفی شده و کافر نمی‌تواند از مؤمن، سلب اختیار کند. پس در عین حال که ما این روایات را اخذ کرده و می‌گوییم: از این، استفاده قدرت تکوینی نیست، بلکه خداوند قدرت تشریعی را از کفار سلب کرد و حجتی در عمل تکوینی نداده به کافران که اگر خواست (مسلمان) را بکشد؛ چون تشریعاً مجاز نشده است. و تعجبی ندارد چون فیض متوجه این مطلب بوده و ترجیح بر انفساخ عقد داده است».

البته این بدان معنا نیست که آیت الله شبیری زنجانی موافق تمسک به آیه نفی سبیل برای

تقدیم و ترجیح روایت منصور بن حازم باشد، بلکه وی تمسک به آیه را صحیح ندانسته و می نویسد: «آنچه در اینجا جای تأمل و سوال دارد این است که نفی سبیل تا چه مقدار است؟ آیا شب را که خداوند برای افراد، سکن قرار داده، آن را هم شامل می شود؟ چطور سکن قرار داده، اما مأنوس شدن و تمتع را اجازه نداده است. آیا نفی سبیل، این مقدار را هم نفی می کند؟ خود این آقایان که منکر نفی سبیل هستند، در اینجا می گویند: تا ایام العدة حق ندارد (زن با مرد دیگری ازدواج کند) یک مقدار از ناحیه کفار، ممنوعیتی برای زن حاصل می شود و در صورت مرگ کافر نیز کسی نمی تواند با زن او ازدواج کند. بنابراین تسلط فی الجملة و مختصر نسبت به کفار هست و یک مقدار شارع، ملاحظه حال کافر نموده است، گرچه سلطه ای که مسلمان نسبت به کافر دارد، قطعاً سلطه کافر نسبت به مسلمان به آن اندازه نیست، مثلاً اگر زن مسلمان، کافر بود تمتع (علی الاطلاق) شب و روز برای مسلمان هست، ولی عمده بهره مندی کافر از زن مسلمانش [که] مربوط به شب است، ممنوع می باشد و این منع، کنایه از عدم تمتع و مباشرت است که در «سکن» بودن شب نهفته است. در نتیجه، حق خلوت با او را ندارد، گرچه اسم زوجیت بر او هست. شیخ طوسی و برخی از فقهای دیگر می گویند: آیا نفی سبیل، این مقدار از تمتع را نیز نفی می کند تا موجب کنار گذاشتن روایات معتبر شود؟ این خیلی مشکل است؛ چون روایات معتبری هست که بر بقای عقد دلالت [داشته] و روایاتی نیز در مقابل این روایات قرار دارند، مثل روایت منصور بن حازم، که طرح نکردیم و روایات دیگر را تکذیب نمودیم و صدورشان را از امام مورد تشکیک قرار ندادیم، و حمل به تقیه نمودیم؛ چون عامه به اتفاق، قایل به انفساخ عقد هستند، ولی ما بر بقای عقد و محدودیت تمتع معتقدیم، در صورتی که ما روایت منصور را اخذ کنیم باید روایات معتبر را تکذیب و نفی صدور از امام کنیم. در نتیجه، تطبیق آیه نفی سبیل به اینجا، وجه محکمی ندارد و مشکل است، ولی در مواردی مثل ولایت کافر بر مسلم و معاملات و مواردی نظیر آن می توان به آن تمسک کرد. از طرفی، مزنون این است که شهرت قدمایی با عدم انفساخ بوده است؛ چراکه شیخ طوسی در چند کتابش قایل به آن است و از شیخ مفید هم استفاده می شود که در زمانش، این قول حتی در نزد مخالفین هم انتسابش به شیعه شهرت داشته و خودش هم قبول کرده است و شیخ صدوق نیز این قول را پذیرفته، منتها ظاهراً این است که اجازه مباشرت داده است، منتها می گوید: شبانه حق ندارد نزد او برود. یونس بن عبد الرحمن هم که از فقها است قایل

به عدم انفساخ و بقای عقد شده؛ لذا احتمال این که مشهور بین امامیه همین مطلب باشد، بعید نیست. گرچه شیخ طوسی در خلاف، ادعای اجماع کرده است، لکن اجماعات شیخ در کتاب خلاف، بر اساس کبریات است، مثلاً می گوید: نفی سبیل را بین مسلمین مسلم دانسته، ولی گاهی در مقابل این اجماعات، اجماع مخالف وجود دارد. لذا اجماعات کتاب خلاف، کاشف ظن از ثبوت حتی شهرت هم نیست؛ چون بر اساس کبریات حکم به اجماع کرده است، در نتیجه با احتمال وجود شهرت قدمایی بین امامیه و نظر شیخ مفید و یونس بن عبد الرحمن و صدوق، بعید نیست حکم به ترجیح اقرب باشد و روایات دیگر را حمل به تقیه کنیم» (شبیری زنجانی، همان).

نتیجه بررسی روایات و مقتضای جمع بین این روایات متعارض، آن است که عقد نکاح زوجة مسلمان شده با شوهر اهل کتاب خود، پابرجاست، اما در ارتباط با «مشرکین» و «کفار» نمی توان به عموم آیه قرآن تمسک کرد؛ زیرا در مقابل آن، روایت یونس بن عبد الرحمن، دیدگاه شیخ طوسی در برخی از کتب وی، دیدگاه شیخ مفید و شیخ صدوق و همچنین این احتمال که همین فتوای بقای نکاح با کفار، بین متأخرین، مشهور بوده باشد، وجود دارد. از این رو، با عمل به روایت یونس، به بقای نکاح زن مسلمان شده با شوهر کافر خود، حکم می شود، جز این که مرد کافر، شب ها حق مباشرت با زن مسلمان را ندارد.

«موقوفه بودن» روایت یونس نیز خدشه ای به اعتبار آن وارد نمی کند؛ زیرا «روایات موقوفه ای که جنبه اجتهاد از قواعد کلیه و تطبیق فرعی از فروع مسأله ای کلی و اصولی را ندارد، معتبر است. توضیح این که: به مقتضای «علینا القاء الاصول و علیکم تفریع الفرع»، در مواردی، روایاتی که از اصحاب و فقها و شاگردان ائمه نقل شده است، اجتهاد شخصی و بیانگر نظر خاص خود آن اصحاب است، که البته در چنین مواردی، این روایات، فاقد ملاک حجیت برای ما هستند، اما در مواردی که مورد، تفریع فرع یا اجتهاد شخص راوی نیست، اصل عقلایی بر این استوار است که کلام راوی را از باب «شهادت عن حسن» یا «شهادت قریب من الحسن»، کاشف از قول امام معصوم علیه السلام می دانند و حمل آن بر شهادت بعید عن الحسن، یعنی اجتهاد شخصی راوی، بسیار خلاف قاعده عقلایی است.

البته اینکه می گوییم: قاعده عقلایی بر این است که کلام راوی را حاکی از کلام امام علیه السلام می دانند و آن را حمل بر اجتهاد شخص وی نمی کنند، منافاتی با این ندارد که راوی بر اساس

اجتهاد شخصی خود، از بین روایات متعددی که درباره یک مسأله خاص از امام شنیده است و احتمالاً متعارض با یکدیگر نیز بوده‌اند، ترجیحاً یکی را نقل کرده باشد و روایات دیگر در این زمینه را - مثلاً - به جای دیگری حمل کرده است؛ چراکه مهم برای ما، اصل صدور آن روایت از امام معصوم است که از باب شهادت می‌توانیم آن را اثبات کنیم. طبق این توضیحات، به نظر ما روایت یونس، اگر موقوفه نیز باشد، چون متضمن تفریعی خاص و یا اجتهاد راوی نیست، خصوصاً با این تفاسیلی که در متن آن در فرق بین اتیان در شب و روز مطرح شده که حاکی از وجود نصّی از معصوم علیه السلام است، از قبیل روایات موقوفه معتبر می‌باشد» (شیری زنجانی، همان، ج ۱۷، ص ۵۴۴۷ و ۵۴۴۸).

۶. دیدگاه فقها

سید مرتضی جزء کسانی است که قایل به تفصیل است. وی بین کافر ذمی و غیر ذمی، فرق می‌گذارد و در پاسخ به این سوال که اگر مرد کافر ذمی مسلمان شود، آیا نکاح او با زنش باطل می‌گردد [یا نه]، می‌نویسد: «ما ینفسخ النکاح بین الذمی وزوجه الذمیة باسلام الزوج، بلا خلاف بین الامة». (ر.ک: شیری زنجانی، همان، ج ۱۷، ص ۵۳۸۴)

شیخ طوسی در سه کتاب تهذیب، استبصار و نهایه، نظر خود را این‌گونه بیان کرده است: «لم ینفسخ النکاح بانقضاء العدة مطلقاً، بل إن کان الزوج ذمیاً قائماً بشرايط الذمة، کان نکاحه صحیحاً باقیاً بحاله، ولكن لا یمکن من الدخول علیها لیلاً، ولا من الخلوة بها نهراً، ولا من إخراجها إلى دار الحرب» (شیخ طوسی، ۱۴۰۰، ص ۴۵۷؛ همو، ۱۳۹۰، ج ۳، ص ۱۸۳؛ همو، ۱۴۰۷، ج ۷، ص ۳۰۲). با انقضای عده، نکاح منفسخ نمی‌شود، بلکه اگر زوج، کافر ذمی باشد و به شرایط ذمه عمل می‌کند، نکاح او همچنان صحیح و به حال خود باقی است، لکن نمی‌تواند با همسرش که مسلمان شده، در شب نزدیکی نماید یا در روز خلوت. همچنین نمی‌تواند زن را به سرزمین کافر منتقل کند. با این حال، شیخ در کتاب الخلاف، از این نظر رجوع کرده است. (همو، ۱۴۰۷، ج ۴، ص ۳۲۶)، اما این دیدگاه شیخ در خلاف، حتی یک موافق ندارد و خود شیخ در مبسوط می‌گوید: اگر مرد، مسلمان شد و زن او، کتابی بود، عقد باقی است و بین دخول و غیر دخول فرقی نیست. این اشتباهی است که در خلاف صورت گرفته و ما محملی برای آن پیدا نکردیم (شیری زنجانی، همان). صاحب جواهر نیز دیدگاه مشهور را پذیرفته و معتقد است: اگر دخول صورت گرفته باشد،

به اندازه عده، صبر می‌کنند و اگر همسر اسلام نیاورد از هم جدا می‌شوند (نجفی، ۱۴۰۴، ج ۳، ص ۵۲)، لکن در جای دیگر، دیدگاهی مغایر با نظر مشهور (دیدگاه صاحب شرایع) را برمی‌گزیند و می‌گوید: «کافر ذمی و غیر ذمی، اگر مسلمان شد، زنش از او جدا نمی‌شود و نکاح او با آن، صحیح است، مگر این که دو خواهر را به ازدواج در آورده باشد که باید یکی از آن‌ها را انتخاب کند. [البته] او حق ندارد زن خود را به غسل کردن مجبور کند، هرچند مستحب است او را از خوردن گوشت خوک و مشروبات و رفتن به کنائس و... منع کند» (ر.ک: همان، ص ۵۹، ۵۷). این دیدگاه اخیر، اختصاص به صاحب جواهر ندارد، بلکه اتفاق و یا بتوان گفت: اجماع فقها بر این است که اگر کافر، مسلمان شد و زن او کتابیه است، ادامه نکاح بلا اشکال است (ر.ک: زنجانی: همان، ج ۱۷، ص ۵۳۸۳ و ۵۳۸۴). همچنین صاحب جواهر، استدامه نکاح با «اهل کتاب» را بدون تردید، صحیح می‌داند و معتقد است: حتی مشهور فقها که قائل به حرمت نکاح دائم ابتدائی با اهل کتاب هستند، قائل به جواز آن استمرار نکاح می‌باشند؛ زیرا ادله تحریم، قاصر است از این که حرمت را در فرض استدامه نیز ثابت کند. البته تعبیر ادله تحریم در کلام ایشان نیست، بلکه می‌فرماید: «استدامه، مرتبه‌اش از حدوث، ضعیف‌تر است. پس اگر دلیلی حرمت را حدوثاً ثابت کرد، نمی‌تواند دلیل بر حرمت استدامه باشد» (همان، ص ۵۰).

صاحب مدارک، دیدگاه صاحب جواهر و محقق حلی را نقد کرده و می‌نویسد: «دلیل این دیدگاه، دو روایت است که روایت اول، حدیث نبوی از طرق عامه است و درباره شخص خاص، وارد شده است؛ لذا اطلاق ندارد. روایت دوم این است: "عن أبي عبد الله عليه السلام وله سبع نسوة وأسلمن معه؛ كيف يصنع؟ قال: يمسك أربعاً ويطلق ثلاثاً". مفروض این روایت نیز اسلام آوردن زنان بوده و سخن فقط در تعداد زنان است که امام عليه السلام، بیش از چهار زن را اجازه نمی‌دهد. علاوه بر این که سند روایت، ضعیف است (خوانساری، ۱۴۰۵، ج ۴، ص ۲۷۱ و ۲۷۲).

محقق طباطبایی، صاحب ریاض معتقد است: «به خاطر وجود دو حدیث، اگر زوج، اسلام بیاورد و زن کافر باشد، نکاح به حال خود باقی است، ولی اگر زوجه، اسلام بیاورد، باید عده نگه دارد و اگر در این مدت، همسرش نیز مسلمان شد، نکاح باقی است، وگرنه زائل می‌شود» (طباطبایی، ۱۴۱۸، ج ۱، ص ۲۷۴).

آیت الله شبیری زنجانی در نقد استدلال صاحب ریاض به دو روایت محل بحث، می‌نویسد: «این روایت، اولاً، اشکال سندی دارد و ثانیاً، تعبیر یکی از دو روایت «سبع» است و ایشان

تعبیر به خمس کرده است و ثالثاً، مرد، هفت زن داشته و مسلمان شده و زنش نیز "اسلمت معه"، و حال آن که این فرض، مورد بحث ما نیست. فرض بحث، جایی است که اگر یکی مسلمان شد، دیگری اگر مسلمان نشود آیا نکاحش باقی است یا نه؟ و اما روایت دوم، روایتی است که در عوالی اللثالی آمده و شیخ نیز آن را در خلاف نقل کرده است، لکن در عوالی اللثالی، شاید نقل به معنا کرده است. تعبیر می‌کند که مردی "اسلم عن اکثر من اربع" و تعبیر خمس در روایت نیست. غیلان بن سلمه گوید: "اسلم عن اکثر من اربع". حضرت می‌فرماید: چهار زن از آن‌ها را انتخاب کن و بقیه را رها کن. در خلاف این روایت را مسنداً از طرق عامه نقل می‌کند. آنجا می‌گوید: ده زن داشته، و حضرت می‌فرماید: چهار زن را بگیر و بقیه را رها کن. پس معلوم می‌شود که چون حضرت، قید و شرطی نکرده‌اند، پس هیچ قید و شرطی در کار نیست. لکن احتمال قوی هست که زن‌های غیلان، از مشرکات بوده‌اند؛ چون در زمان جاهلیت، نوع زن‌های اشخاص، از مشرکات بوده‌اند. این شخص هم مشرک بوده و مسلمان شده است. پس زن‌های او عادتاً از مشرکات بوده‌اند. در نتیجه، از این روایت، مطلبی استفاده می‌شود که حتی صاحب ریاض هم به آن قائل نیست و آن این که لازم نیست زن، کتابیه یا به حکم الکتابیه باشد تا نکاح او باقی باشد، بلکه اگر مشرکه هم باشد عقد او باقی است. حال آن که صاحب ریاض، ملتزم به آن نیست. به هر حال، این روایت ضعیف، عامی است و دلیل بر اعتبارش نداریم و به آن تمسک نمی‌کنیم، بلکه روایات خاصه از طریق اهل بیت (علیهم‌السلام) داریم که آن‌ها دلیل مسأله است» (زنجانی، همان، ج ۱۷، ص ۵۳۹۰-۵۳۹۱).

آیت الله سید عبدالاعلی سبزواری قائل به تفصیل شده و معتقد است: «اگر زوج یا زوجه از «اهل کتاب» باشند، ادامه نکاح با آن‌ها جایز است». وی، ادله کسانی را که با استناد به آیه ۲۲۱ سوره بقره معتقدند: اهل کتاب، صنفی از مشرکین هستند، خلاف لغت، عرف و اصطلاح قرآن و سنت دانسته و معتقد است: «در این منابع به اهل کتاب، اطلاق مشرک نشده است». او همچنین استدلال مانعین به آیه ۱۰ ممتحنه را نیز اشتباه دانسته و معتقد است: «حکم این آیه، به وسیله آیه ۵ سوره مائده نسخ شده است». در پایان نیز با استناد به آیه ۵ سوره مائده و روایات دال بر جواز استمرار نکاح و حمل برخی از روایات ظاهر در منع برکراهت، معتقد است: «جواز ابتدایی و استدامی نکاح با اهل کتاب، خالی از قوت نیست». با این حال، به خاطر بعضی از اخبار که نمی‌توان آن‌ها را بر کراهت حمل کرد، می‌نویسد: «احتیاط در این

است که ازدواج با اهل کتاب در صورتی که زن مسلمان وجود دارد، ترک شود» (ر.ک: سبزواری، ۱۴۱۳، ج ۲۵، ص ۵۵-۶۰). آیت الله سبزواری، همچنین «مجوسی» را ملحق به اهل کتاب می داند، ولی در الحاق «صائبیان» به اهل کتاب اشکال داشته و می نویسد: «تاکنون حقیقت دین صائبی ها برای من روشن نشده است. اگر سخن برخی ها که صائبی ها، طائفه ای از نصاری هستند، درست باشد، حکم اهل کتاب را دارند» (ر.ک: همان، ص ۶۰ و ۶۱). آیت الله سبزواری، اختلاف روایات این باب را این گونه تحلیل می کند: «ثم أن نفس هذا الاختلاف الذي تقدم يدل على عدم إرادتهم عليهم السلام لبيان نفس الحكم الواقعي بهذه المختلفات» (همان، ص ۵۹). این تحلیل مبنی بر این که بیانات گوناگون ائمه ۷ در این مسأله، حاکی از عدم بیان حکم واقعی است، مشکل می باشد؛ زیرا در این مسأله، اهل سنت نیز با شیعه موافقت نسبی دارند. پس تقیه، متصور نیست. از این رو، وجهی ندارد که اهل بیت علیهم السلام از بیان حکم واقعی ابا کنند.

آیت الله شبیری زنجانی، نظریه گروهی از فقها را که معتقدند: «استدامه نکاح در فرض اسلام زوج مربوط به فرضی است که زوجہ کتابیه (و یا مجوسیه) باشد، ولی اگر زوجہ، بت پرست وثنی باشد در این صورت، اگر اسلام زوج، قبل از دخول باشد، عقد منفسخ می شود و اگر زوج بعد از دخول، اسلام بیاورد، زن باید عده طلاق نگه داشته و چنانچه قبل از انقضای عده، زن نیز مسلمان شود، عقد آن ها باقی است و الا عقد منفسخ می گردد»، نقد کرده و می گوید: «به نظر می رسد استفاده چنین تفصیلی (فرق بین زوجہ کتابیه و غیر کتابیه) در مورد استدامه نکاح، از روایات وارده در مسأله، مشکل است» (زنجانی، ۱۴۱۹، ج ۱۷، ص ۵۳۸). وی در ادامه، بعد از بررسی های تفصیلی، همان دیدگاه مشهور را پذیرفته و معتقد است: «تنها اگر زن، یهودیه و نصرانیه باشد، استدامه نکاح مرد مسلمان شده با او جایز است» (ر.ک: همان، ص ۵۳۹).

آیت الله سید کاظم حائری نیز در بررسی این مسأله، استناد به آیه ۱۰ سوره ممتحنه و تطبیق آن بر زنان ذمی مسلمان شده را مشکل دانسته و روایات دال بر جواز بقای نکاح زن مسلمان شده با کافر ذمی را به خاطر مخالفت با عامه ترجیح می دهد. وی معتقد است: اعراض مشهور، باعث ضعف روایات دال بر جواز استمرار نکاح، نمی شود؛ زیرا اعراض، معلوم نیست. ممکن است مشهور به خاطر موافقت با کتاب، روایات عدم جواز بقای نکاح را اخذ کرده یا گمان کرده اند اقتضای جمع عرفی، این گونه است (حسینی حائری، بی تا، ج ۴، ص ۱۸). وی، حکم به جدایی همسر مسلمان شده، به خصوص زنان مسلمان شده از شوهرانشان را یکی از

مشکلات تازه مسلمانان در کشورهای اروپایی و غربی دانسته و معتقد است: «چنین حکمی باعث می‌شود آن زنان، دوباره به کفر بازگردند». از این رو، بیان می‌دارد که مصلحت اقتضا می‌کند این حکم را برای زنان تازه مسلمان در بلاد کفر مطرح نکنیم. وی در این باره می‌نویسد: «... وأما حلّ المشكلة الاجتماعية التي أشرنا إليها فينحصر في كتمان حكم الانفساخ عليهنّ؛ لمصلحة إبقائهنّ على الإسلام، أمّا الإفتاء بعدم الانفساخ فلا سبيل إليه» (همان، ص ۲۰).

آیت الله مظاهری نیز پس از بررسی ادله مسأله، دیدگاه خود را این گونه بیان می‌کند: «در ازدواج موقت با غیر اهل کتاب، مسلّم ایشان (فقها) است که جایز نیست. من هم به خاطر همین تسلّم، می‌ترسم. البته صاحب جواهر، زیر این تسلّم زد و گفت: ازدواج با اهل کتاب جایز است، اما چون انسان نمی‌تواند در فقه از این تسلّم‌ها و شهرت‌ها بگذرد، پس احتیاط کند. این اشکال به صاحب جواهر وارد است که می‌گوید: تسلّم هست که صیغه کردن غیر اهل کتاب، جایز نیست و از آن می‌گذرد، اما زرتشتی‌ها را - در مقابل محقق - می‌گوید: اهل کتاب نیستند. حال که اهل کتاب نیستند، روایت صحیح السند می‌گوید: صیغه کردن این‌ها جایز است. معلوم می‌شود که صیغه کردن غیر یهودی و نصرانی هم اشکالی ندارد. اصل هم، اصالة الجواز است. اگر بتوانیم تسلّم اصحاب را کنار بگذاریم، با تمسک به اصالة الجواز، به جواز متعه کردن این زن‌ها حکم می‌کنیم. از طرفی هم دلیل محکمی نداریم که صیغه کردن غیر کتابیه، جایز نباشد. بنا بر مشهور، زن مسلمان نمی‌تواند با کافر ازدواج کند. این، یک ضرورت در فقه [است] که بسیاری از بزرگان، مانند مرحوم شهید و فاضل اصفهانی و من جمله صاحب جواهر رحمتهما الله [آن را مطرح کرده‌اند]. در طرف مقابل، اگر دلیلی بیان نمی‌شد، به اجماع تمسک می‌کردیم. منتها از آن طرف هم سه دلیل بر عدم جواز می‌آورند که هر سه دلیل، نارساست. در جمع بندی نهایی، اگر به اجماع تمسک شود، مقطوع المدرکیه است و اگر به اصالة الجواز تمسک شود، با ضرورت در فقه و تسلّم فقها سازگار نخواهد بود» (مظاهری، درس خارج فقه، ۹۱/۷/۳۰).

بنابراین آیت الله مظاهری، از یک طرف، اجماع را مخدوش و از طرفی، ادله مشهور را نارسا می‌داند. اصل حاکم نیز اصالة الجواز است. وی از سوی دیگر، ضرورت فقه را نیز مورد اهتمام می‌داند. از مجموع این کلمات می‌توان دریافت که اگر قول مشهور نبود، وی با قاطعیت و صراحت، به جواز بقای نکاح فتوا می‌داد.

در امکان ادامه زوجیت زن مسلمان شده با مرد کافر یا کتابی از دیدگاه حقوق ایران، ماده ۱۰۵۹ قانون مدنی مقرر می‌دارد: «نکاح مسلمة با غیرمسلم، جایز نیست». هرچند ظهور این ماده در نکاح ابتدایی است، نه استفاده نکاح، می‌توان از اطلاق این ماده چنین برداشت کرد که قانون‌گذار، استفاده نکاح زن مسلمان با مرد غیر مسلمان را جایز ندانسته است. دکتر سیدحسن امامی در شرح قانون مدنی، به این اطلاق استناد کرده و می‌نویسد: «چنان‌که از اطلاق ماده ۱۰۵۹ قانون مدنی استنباط می‌شود، نکاح زن مسلمان با مرد غیر مسلمان، همچنان‌که ابتدا جایز نیست، استفاده آن نیز ممنوع می‌باشد» (امامی، ۱۳۴۰، ج ۴، ص ۳۴۶). اگر این اطلاق، پذیرفته نشود، به خاطر سکوت قانون، طبق اصل ۱۶۷ قانون اساسی و ماده ۳ قانون آیین دادرسی مدنی، باید در صدور حکم قضایی، به فقه، منابع فقهی و فتاوی معتبر مراجعه کرد. روشن است که استناد به فتاوی فقیهان مبنی بر این‌که استفاده نکاح زن مسلمان با کتابی یا کافر، بدون اشکال است، با مانع حقوقی یا فقهی مواجه نخواهد بود.

نتیجه‌گیری

هرچند در بررسی اولیه، چنین به نظر می‌رسد که برخی از آیات قرآن و همچنین برخی از روایات، به صراحت بیان داشته‌اند که در صورت اسلام آوردن یکی از زوجین کتابی یا کافر، زن و شوهر باید از هم جدا شوند، بررسی‌های بیشتر، نشانگر آن است که تصریح برخی روایات، بر بقای زوجیت است. این روایات، مورد پذیرش برخی فقها قرار گرفته است، تا جایی که فقیه و رجال مدقق، آیت الله شبیری زنجانی نیز شهرت قدما بر این مطلب را بعید ندانسته است. از این رو، در تعارض با روایات دسته اول، بر آن‌ها ترجیح داده می‌شوند. اگر هم این ترجیح پذیرفته نشود، طبق قواعدی مانند: «لا حرج» و «لا ضرر»، گفته می‌شود: اگر زوجه با جدایی از همسر، حمایت‌های اقتصادی و ... زوج را از دست می‌دهد و بدون این حمایت‌ها، قادر به زندگی نیست و به عسر و حرج و مشقت می‌افتد، بهتر آن است که اسلام بیاورد، ولی به خاطر عسر و حرج پیش آمده و ضرر قابل توجه، حکم حرجی و ضرری جدایی از زوج در حق او فعلیت پیدا نمی‌کند تا زمانی که امکان جدایی و تأمین مخارج زندگی برای او حاصل شود. آنگاه این حکم در حق زوجه فعلیت پیدا کرده و جدایی او از زوج خود لازم می‌گردد. بدین ترتیب، وی هم از عسر و حرج ناشی از جدایی از شوهر خود جلوگیری کرده و هم از موهبت

اسلام آوردن محروم نمی گردد.

منابع

۱. قرآن کریم
۲. ابن بابویه، محمد بن علی. (۱۳۷۸ق). عیون أخبار الرضا علیه السلام، محقق / مصحح: مهدی لاجوردی، تهران: نشر جهان.
۳. امامی، سید حسن. (۱۳۴۰ش). حقوق مدنی، تهران: اسلامیة.
۴. بحرانی، آل عصفور، یوسف بن احمد بن ابراهیم. (۱۴۰۵ق). الحدائق الناضرة فی أحكام العترة الطاهرة، محقق / مصحح: محمدتقی ایروانی و سید عبدالرزاق مقرر، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۵. بروجردی، آقا سیدحسین و جمعی از علمای حوزه علمیه قم. (۱۳۸۶ش). جامع احادیث الشیعة، تهران: فرهنگ سبز.
۶. حمیری، عبد الله بن جعفر. (۱۴۱۳ق). قرب الإسناد، قم: آل البيت علیهم السلام.
۷. زنجانی، سید موسی شبیری. (۱۴۱۹ق). کتاب نکاح، قم: موسسه پژوهشی رأی پرداز.
۸. شیخ حرّ عاملی، محمد بن حسن. (۱۴۰۹ق). وسائل الشیعة، قم: موسسه آل البيت ::.
۹. طباطبایی، سید محمد حسین. (۱۴۱۷ق). المیزان فی تفسیر القرآن، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۱۰. طبرسی، فضل بن حسن. (۱۳۷۲ش). مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تحقیق: محمد جواد بلاغی، تهران: ناصر خسرو.
۱۱. مجلسی، محمدتقی. (۱۴۰۶ق). روضة المتقین فی شرح من لا یحضره الفقیه، محقق / مصحح: موسوی کرمانی، حسین و علی پناه اشتهاردی، قم: کوشانپور.
۱۲. مجلسی، محمدباقر. (۱۴۰۳ق). بحار الأنوار، بیروت: دار الکتب العلمیة.
۱۳. مروارید، علی اصغر (گردآورنده). (۱۴۱۰ق). سلسله البناهیة الفقهیة، بیروت: الدار الاسلامیة.
۱۴. مظاهری، حسین، درس خارج فقه، قابل دسترسی در: <http://www.eshia.ir/feqh/archive/text/noori/feqh>، ۸۷۰۹۲۶/۸۷/.
۱۵. مغربی، ابو حنیفه. (۱۳۸۵ش). نعمان بن محمد تمیمی، دعائم الإسلام، قم: آل البيت علیهم السلام.
۱۶. مفید، محمد بن محمد. (۱۴۱۳ق). مجموعه مصنفات الشیخ المفید، قم: المؤتمر العالمی لالفیه الشیخ المفید.
۱۷. مکارم شیرازی، ناصر و همکاران. (۱۳۷۴ش). تفسیر نمونه، تهران: دار الکتب الإسلامیة.
۱۸. حائری طباطبایی، سید علی. (۱۴۱۸ق). ریاض المسائل فی تحقیق الأحکام بالدلائل، محقق / مصحح: محمد بهره مند و دیگران، قم: موسسه آل البيت علیهم السلام.
۱۹. حسینی حائری، سید کاظم. (بی تا). اسلام الزوجة الكتابیة، مجلة فقه أهل البيت ::، ج ۴۴، ص ۲۲، ۱۰، قم: دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت علیهم السلام، دسترسی در نرم افزار جامع فقه اهل بیت علیهم السلام.
۲۰. خوانساری، سید احمد بن یوسف. (۱۴۰۵ق). جامع المدارک فی شرح مختصر النافع، محقق / مصحح: علی اکبر غفاری، قم: اسماعیلیان.
۲۱. سبزواری، سید عبدالأعلى. (۱۴۱۳ق). مهذب الأحکام فی بیان الحلال و الحرام، قم: المنار.
۲۲. طوسی، ابو جعفر، محمد بن حسن. (۱۴۰۰ق). النهایة فی مجرد الفقه و الفتاوی، بیروت: دار الكتاب العربی.
۲۳. _____. (۱۴۰۷ق). تهذیب الأحکام، تهران: دار الکتب الإسلامیة.
۲۴. _____. (۱۳۹۰ش). الاستبصار فیما اختلف من الأخبار، تهران: دار الکتب الإسلامیة.
۲۵. _____. (۱۴۰۷ق). الخلاف، محقق / مصحح: علی خراسانی و دیگران، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۲۶. نجفی، محمد حسن. (۱۴۰۴ق). جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، محقق / مصحح: عباس قوچانی و علی آخوندی، بیروت: دار إحياء التراث العربی.
۲۷. فیض کاشانی، محمد محسن. (بی تا). مفاتیح الشرائع، قم: انتشارات کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی.
۲۸. _____. (۱۴۰۶ق). وافی، اصفهان: کتابخانه امام امیر المؤمنین علی علیه السلام.